



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# سیره معصومان

امام کاظم علیہ السلام

محسن امین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سیره معصومان علیهم السلام (امام کاظم علیه السلام)

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	سیره معصومان علیهم السلام (امام کاظم علیه السلام)
۷	مشخصات کتاب
۷	امام ابوالحسن موسی کاظم
۷	تولد، وفات، طول عمر و مدفن آن حضرت
۸	مادر امام موسی کاظم
۸	کنیه‌ی امام
۸	لقب امام
۸	نقش انگشتری امام
۸	دربان امام
۹	شاعر امام
۹	فرزندان امام
۱۰	خصوصیات ظاهری آن حضرت
۱۰	اخلاق و رفتار آن حضرت
۱۰	مناقب و فضایل امام موسی کاظم
۱۳	اخبار مربوط به امام کاظم
۱۳	اخبار آن حضرت با رشید
۱۵	برخورد آن حضرت با نفع انصاری
۱۶	برخی از روایاتی که از طریق امام کاظم روایت شده است
۱۶	وصیت امام کاظم به فرزندانش
۱۶	رد سعایت
۱۶	وصیتی به هشام بن حکم
۱۶	کسانی که از امام کاظم روایت کرده‌اند

- تألیفات امام کاظم ..... ۱۷
- برخی از مواعظ و حکم آن حضرت به نقل از تذکره‌ی ابن حمدون ..... ۱۷
- معنای این چهار دانش ..... ۱۷
- مواعظ و حکم آن حضرت به نقل از کشف الغمّة ..... ۱۷
- مواعظ و حکم آن حضرت به نقل از تحف العقول ..... ۱۸
- کلمات قصاری که در این معانی از آن حضرت نقل شده است منقول از تحف العقول ..... ۱۸
- وصایای امام کاظم ..... ۱۹
- وصیت آن حضرت به هشام بن حکم ..... ۱۹
- یکی از دعاها‌ی کوتاه امام کاظم ..... ۲۰
- اشعاری که از آن حضرت باقی مانده است ..... ۲۰
- وفات امام کاظم ..... ۲۰
- پاورقی ..... ۲۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۲۵

## سیره معصومان علیهم السلام (امام کاظم علیه السلام)

## مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، محسن، ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲ م. امین، محسن، ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵

عنوان قراردادی : سیره الائمه علیهم السلام . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : سیره معصومان / محسن امین؛ ترجمه علی حجتی کرمانی

مشخصات نشر : تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری : ۵ ج در ۶ مجلد.

شابک : دوره : ۰-۲۳۰-۳۷۶-۹۶۴ ؛ ج. ۱-۹-۲۳۱-۳۷۶-۹۶۴) ؛ ج. ۲-۷-۲۳۲-۳۷۶-۹۶۴ ؛ ج. ۳-۵-۲۳۳-۳۷۶-۹۶۴ ؛ ج. ۴:

۳-۲۳۴-۳۷۶-۹۶۴ ؛ ج. ۵-۱-۲۳۵-۳۷۶-۹۶۴

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۳.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۴.

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج. ۱. زندگی پیامبر اسلام خاتم الانبیا(ص). -- ج. ۲. فاطمه دخت پیامبر(ص). -- ج. ۳. ق. ۱. امام علی علیه السلام:

از ولادت تا آغاز خلافت. -- ج. ۳. ق. ۲. امام علی علیه السلام: دوران خلافت. -- ج. ۴. امام حسن، امام حسین و امام

زین العابدین(ع). -- ج. ۵. امام باقر(ع)، امام صادق(ع)، امام کاظم(ع) و...

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : حجتی کرمانی، علی، ۱۳۱۶ - ۱۳۷۹.

شناسه افزوده : وجدانی، حسین

شناسه افزوده : صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. انتشارات سروش

رده بندی کنگره : BP۳۶/الف۶۸ف۹۰۴۱/۱۳۷۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۱۰۱۳۸

## امام ابوالحسن موسی کاظم

فرزند جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هفتمین امام اهل بیت

ظاهر صلوات الله علیهم اجمعین.

## تولد، وفات، طول عمر و مدفن آن حضرت

امام موسی کاظم (ع) در ابواء، محلی بین مکه و مدینه، در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری و بنا به قولی ۱۲۹ هجری به

دنیا آمد. بنا به روایت برقی در محاسن، پس از ولادت مبارک این نوزاد، پدرش امام صادق (ع)، سه روز پیاپی ولیمه گرفت و به

مردم طعام داد. امام موسی کاظم (ع) در بغداد، زمانی که در حبس رشید به سر می برد به دست سندی بن شاهک در روز جمعه ۲۴

یا ۲۵ رجب یا ۴ یا ۵ همین ماه در سال ۱۸۳ هجری (بنابر قول مشهور) و یا ۱۸۱ و یا ۱۸۶ و یا ۱۸۸ هجری مسموم و شهید شد. بنابراین طول عمر آن حضرت ۵۵ یا ۵۴) طبق قول مشهور) و یا ۵۷ یا ۵۸ و یا ۶۰ سال بوده است که بیست یا نوزده سال از آن را با پدرش زندگی کرده و ۳۵ سال نیز پس از پدرش زیسته است که همان مدت خلافت و امامتش محسوب می‌شود. در این مدت قسمتی از حکومت منصور و حکومت ده ساله و چند ماهه و چند روزهی پسرش المهدی و حکومت یک سال و پانزده روزهی الهادی بن المهدی و نیز حکومت الرشید بن المهدی را درک کرده است و پس از گذشت ۱۵ سال از حکومت هارون الرشید دنیا را بدرود گفت. آن حضرت در کناره‌ی غربی بغداد، در مقبره‌ای معروف به مقابر قریش از «باب التبن» به خاک سپرده شد و پس از به خاک سپردن ایشان، به باب الحوائج معروف شد. شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: این مقبره از دیرباز مخصوص بنی‌هاشم و بزرگان دیگر بوده است.

### مادر امام موسی کاظم

جنابذی در معالم العتره گوید: مادر آن حضرت، حمیده اندلسیه نام داشت. در اعلام الوری [صفحه ۱۱۴] گفته شده است که مادر آن حضرت، ام ولد بوده که به او حمیده بربریه می‌گفتند، همچنین به او حمیده مصفاة گفته می‌شده است. در مناقب آمده است: مادرش حمیده‌ی مصفاة دختر صاعد بربری است. و گفته شده است که این زن اندلسی و ام ولد و کنیتش، لؤلؤه‌ی بوده است.

### کنیه‌ی امام

شیخ مفید گوید: آن حضرت با کنیه‌های ابوابراهیم، ابوالحسن و ابوعلی خوانده می‌شده است. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: کنیه‌ی آن حضرت ابوالحسن اول و ابوالحسن ماضی و ابوابراهیم و ابوعلی بوده است. ابن طلحه در کتاب مطالب السؤل می‌نویسد: کنیه‌ی آن حضرت ابوالحسن بوده است و برخی نیز کنیه‌ی او را ابواسماعیل ذکر کرده‌اند.

### لقب امام

شیخ مفید گوید: او معروف به عبدالصالح و نیز موصوف به کاظم بود. وی در جای دیگری از کتاب خود گوید: او را کاظم نامیده بودند چون خشم خود را فرومی‌خورد و بر کردار ستمگران صبر می‌کرد به طوری که حتی در حبس و بند آنان کشته شد. در مطالب السؤل آمده است: آن حضرت القاب بسیاری داشت. کاظم، (که مشهورترین القاب آن حضرت بود) صابر، صالح و امین.

### نقش انگشتری امام

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) و امالی به نقل از امام رضا (ع) روایت کرده است که فرمود: نقش انگشتری ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام، عبارت «حسبی الله» بود. راوی گوید: امام رضا (ع) دستش را باز کرد و انگشتری پدرش در انگشتش بود و آن نقش را به من نشان داد. کلینی در حدیثی از امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود: نقش انگشتری ابوالحسن، حسبی الله بود. و همچنین در بالای این نقش تصویر یک گل و هلال به چشم می‌خورد. در فصول المهمه آمده است: نقش انگشتری امام موسی کاظم (ع) عبارت «الملک لله وحده» بود.

### در بیان امام



دربان آن حضرت، محمد بن فضل بوده است. در مناقب گفته شده است دربان او، مفضل بن عمر بود. [ صفحه ۱۱۵ ]

## شاعر امام

شاعر آن حضرت، سید حمیری بوده است.

## فرزندان امام

شیخ مفید گوید: ابوالحسن سی و هفت پسر و دختر داشت. آنگاه ۱۸ پسر و ۱۹ دختر برشمرده است. فرزندان امام (ع) طبق نقل شیخ مفید عبارت‌اند از: علی الرضا (ع)، ابراهیم، عباس، قاسم - از چند ام ولد. اسماعیل، جعفر، هارون، حسن - از یک ام ولد. احمد، محمد، حمزه - از یک ام ولد. عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسن، فضل، سلیمان - از چند ام ولد. فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، کلثم، ام جعفر، لبابه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، بریهه، عایشه، ام سلمه، میمونه، ام کلثوم. در برخی از نسخه‌های کتاب ارشاد، در بین نام فضل و سلیمان اسم حسین هم اضافه شده که نسخا سهوا آن را آورده‌اند. ابن خشاب گوید: بیست پسر و ۱۸ دختر برای امام (ع) به دنیا آمد. نام فرزندان او چنین بود: علی الرضا الامام (ع)، زید، ابراهیم عقیل، هارون، حسن، حسین، عبدالله، اسماعیل، عبیدالله، عمر، احمد، جعفر، یحیی، اسحاق، عباس، حمزه، عبدالرحمن، قاسم، جعفر اصغر. برخی به جای نام عمر، از محمد یاد کرده‌اند. نام دختران آن حضرت چنین است: خدیجه، ام فروه، اسماء، علیه، فاطمه، فاطمه، ام کلثوم، آمنه، زینب، ام عبدالله، زینت صغری، ام القاسم، حکیمه، اسماء صغری، محموده، امامه، میمونه. گویا مستند قول ابن طلحه در مطالب السؤل که گفته است: «بیست پسر و ۱۸ دختر برای امام (ع) آمد» همین گفته‌ی ابن خشاب است. سبط بن جوزی در تذکره الخواص گوید: دانشمندان سیره‌نویس گفته‌اند امام (ع) بیست پسر و بیست دختر داشته است. آنگاه وی نیز آنان را مثل ابن خشاب شمرده است جز آنکه از حسین نام نبرده و پس از نام جعفر اصغر گفته است: برخی نام او را محمد ذکر کرده‌اند و دیگر نگفته است به جای آن عمر، نام محمد را قرار داده‌اند و چهار دختر به اسم فاطمه نام برده است. ابن شهر آشوب در مناقب گوید: فرزندان آن حضرت سی تن بودند و برخی نیز سی و هفت تن گفته‌اند. پسرانش ۱۸ نفر بود اما وی به هنگام شمردن آنها مانند ابن خشاب نام بیست نفر را مطرح می‌کند البته با این تفاوت که به جای نام حسین، از حسن اسم می‌برد و نام فضل را هم اضافه می‌کند و از جعفر اصغر نامی نمی‌برد و به جای اسم عمر از محمد نام [ صفحه ۱۱۶ ] می‌برد. ابن شهر آشوب گوید: آن حضرت ۱۹ دختر داشت. اما به هنگام شمارش از بیست نفر نام می‌برد بدین ترتیب: خدیجه، ام فروه، ام ابیها، علیه، فاطمه، بریهه، کلثم، ام کلثوم، زینب، ام القاسم، حکیمه، رقیه صغری، ام دحیه، ام جعفر، لبابه، اسماء، امامه، میمونه. در عمده الطالب گفته شده است: امام (ع) شصت فرزند داشت. سی و هفت دختر و بیست و سه پسر. از این عده بدون هیچ خلافتی پنج نفرشان نسلی از خود ادامه ندادند و آنان عبارتند از: عبدالرحمان، عقیل، قاسم، یحیی و داود. و سه تن دیگر از فرزندان آن حضرت به نامهای سلیمان، فضل و احمد دخترانی به دنیا آوردند و از آنان هیچ نامی نیست. در نسل پنج نفر از فرزندان آن حضرت به نامهای حسین، ابراهیم، اکبر، هارون، زید و حسن اختلاف است. و در نسل ده تن دیگر از فرزندان آن حضرت به نامهای علی، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، اسحاق، حمزه، عبدالله، عبیدالله و جعفر خلافتی نیست. استاد از سیزده پسر بوده است. چهار تن از آنان مکرر بودند به نامهای علی الرضا، ابراهیم مرتضی، محمد عابد، و جعفر و چهار تن متوسط بودند به نامهای زید النار، عبدالله، عبیدالله و حمزه و پنج تن مقل بودند به نامهای عباس، هارون، اسحاق، اسماعیل و حسن. طبق گفتار استاد، ابوالحسن عمری حسین بن کاظم صاحب نسل و سلاله شد اما پس از مدتی نسل او از بین رفت. گفتاری که نقل شد با تمام سخنانی که قبلا از دیگر علما نقل کرده بودیم از دو جهت مخالفت دارد، اولاً: ظاهر کلام ایشان آن است که ابراهیم بن کاظم یک نفر است در حالی که در قولی که از عمده الطالب نقل

کردیم تصریح شده بود به اینکه اینان دو نفرند و ما این نکته را مفصلاً در جزء پنجم در شرح زندگی ابراهیم بن موسی بن جعفر توضیح داده‌ایم. ثانیاً: از آنچه گذشت می‌شود دریافت که شماره‌ی زیاد اولاد آن حضرت، بوی افراط می‌دهد شاید کسانی که پیش از این از آنان یاد کردیم تنها بر شماره‌ی فرزندان مشهور و صاحب نسل و سلاله‌ی آن حضرت (ع) اکتفا کرده‌اند.

### خصوصیات ظاهری آن حضرت

در فصول المهمه آمده است: چهره‌ی آن حضرت شدیداً گندمگون بود. در عمده‌الطالب نوشته شده است: آن حضرت سیه‌چرده بود. ابن شهر آشوب در مناقب گوید: امام (ع) نورانی بود مگر در تابستان. چون مزاجش گرم بود. رنگ پوست بدن آن حضرت سبزه بود و ریشی انبوه و بسیار سیاه داشت. از آنجا که رنگ پوست امام (ع) بسیار گندمی بود، آن را سبزه گفته‌اند و مقصود از سبزه همان گندمگون است. چنان که شاعری سروده است: [صفحه ۱۱۷] و انا الاخضر من يعرفني اخضر الجلده من بيت العرب البته نسخه‌ی مناقب از صحت شایانی برخوردار نیست و گمان می‌رود که در این عبارت تحریفی رخ داده باشد.

### اخلاق و رفتار آن حضرت

در کتاب عمده‌الطالب آمده است که امام موسی کاظم (ع) بسیار بافضل، متین و شجاع و بخشنده بود. کیسه‌های دره‌می که آن حضرت می‌بخشید، زبازرد خاص و عام شده بود و خانواده‌ی آن حضرت می‌گفتند: شگفت از کسی که کیسه‌ی دره‌م موسی کاظم (ع) به او می‌رسد و او هنوز از کمبود شکایت می‌کند! شیخ مفید در کتاب ارشاد می‌نویسد: موسی بن جعفر (ع) ارجمندترین فرزندان ابوعبدالله (ع) و بلندمرتبه‌ترین و مشهورترین آنان بود. در زمان وی کسی بخشنده‌تر از آن حضرت و خوش‌ معاشرتر از او دیده نشد. حضرتش عابدترین مردم زمان خویش و پارساترین و بزرگوارترین و داناترین آنان به کتاب و احکام خدا بود. غالب شیعیان نزد پدر آن حضرت گرد آمده خواستار امامت موسی کاظم (ع) شدند و حق او را بزرگ داشتند و اظهار فرمانبرداری‌اش کردند. آنان از امام صادق (ع) احادیثی مبنی بر امامت و اشاراتی مبنی بر خلافت امام موسی کاظم (ع) نقل کردند و اصول دینی خود را از آن حضرت فرا گرفتند. شیخ مفید در ادامه‌ی سخنان خود می‌افزاید: ابوالحسن موسی کاظم (ع) عابدترین و پارساترین و فقیه‌ترین و بخشنده‌ترین و گرامی‌ترین مردم زمانه‌ی خویش بود. روایت شده است که آن حضرت نمازهای نوافل شب را می‌خواند و آنها را به نماز صبح وصل می‌کرد سپس تا طلوع آفتاب تعقیبات، به جای می‌آورد. از ترس از خداوند می‌گریست تا آنجا که محاسنش از اشک خیس می‌شد. او بیش از دیگر مردمان به صله‌ی رحم اهتمام نشان می‌داد. شبانه به تفقد از فقرا و تهیدستان مدینه می‌پرداخت و انبانی که در آن پول نقره و آرد و خرما بود، بدایشان می‌رساند. فقرا هم نمی‌دانستند که این انبان از جانب چه کسی است. بعداً نیز خواهیم گفت که چون از کسی کاری سر می‌زد که خوشایند امام (ع) نبود آن حضرت کیسه‌ی پولی برای آن شخص می‌فرستاد و این کیسه‌ها حکم ضرب‌المثل یافته بود. ابن شهر آشوب نیز در توصیف امام موسی کاظم (ع) فقیه‌ترین مردم روزگار خویش و داناترین آنان به کتاب خدا و نیکو آهنگ‌ترینشان در قرائت قرآن بود. وقتی که آن حضرت قرآن می‌خواند، حالت حزن و اندوه به خود می‌گرفت و می‌گریست و شنوندگان نیز از قرائت او به گریه می‌افتادند. وی در مقام، از سایر مردمان بزرگوارتر و در دین، بالاتر و در زبان، فصیح‌تر [صفحه ۱۱۸] و در دلاوری پردل‌تر بود. خداوند او را به شرف ولایت اختصاص داده بود و او میراث نبوت را برخوردار شده و بر اریکه‌ی خلافت تکیه زده بود. او از سلاله‌ی نبوت و استحکام‌بخش خلافت بود.

### مناقب و فضایل امام موسی کاظم

همان گونه که در زندگی امام صادق (ع) تذکر دادیم بیان منقبتی برای یکی از ائمه (ع) و عدم ذکر آن برای دیگری، بدین معنا

نیست که آن امام فاقد این منقبت بوده است. بلکه ائمه بدین اعتبار که کامل‌ترین مردم روزگار خویش می‌باشند، در تمام مناقب و فضایل با یکدیگر اشتراک دارند. مناقب امام موسی کاظم (ع) از حد و حصر بیرون است، اما در اینجا به ذکر تعدادی از آنها اکتفا می‌کنیم: اول، علم و دانش: دانشمندان، روایات فراوانی در شاخه‌های گوناگون علمی، اعم از علوم دینی و غیر آن، از آن حضرت نقل کرده‌اند به طوری که دفترها و کتابهای بسیاری از این روایات، که با سلسله اسناد معتدل به امام است، انباشته شده همچنین آن حضرت در میان راویان به لقب «عالم» شهره بوده است. در تحف العقول آمده است: ابوحنیفه گفت: در دوران امام صادق (ع) به زیارت کعبه رفتم و چون به مدینه آمدم به خانه آن حضرت رفتم و در دهلیز نشستم و منتظر اجازه‌ی ورود شدم. در این هنگام کودکی بیرون آمد. به او گفتم: ای پسر، غریبی که به شهر شما وارد می‌شود کجا قضای حاجت می‌کند؟ گفت: آرام باش. آنگاه نشست و به دیوار تکیه داد و گفت: از کناره‌ی نهرها و میوه زیر درختها و سایه‌انداز مسجدها و وسط جاده دوری کن. پشت دیواری نهان شو و جامه‌ات را بالا- بزن. روی به قبله یا پشت به آن منشین و آنگاه هر کجا که خواهی قضای حاجت کن. آنچه از این کودک شنیدم مرا به شگفت انداخت، پس از او پرسیدم: نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. سپس از او پرسیدم: ای پسر گناه از کیست؟ پاسخ داد: از سه حالت خارج نیست یا از خداست، که نیست، پس در این صورت سزاوار نیست که خداوند بنده‌ای را به خاطر کاری که مرتکب نشده عذاب دهد. یا از خدا و بنده با هم است، که چنین هم نیست، زیرا زینده‌ی شریک قوی نیست که شریک ضعیف را مورد ستم قرار دهد و یا از خود بنده است، که همچنین است، در این حالت اگر خداوند از او چشم پوشد، کرم و جود اوست و اگر مجازات کند به خاطر گناه و جرم بنده است. ابوحنیفه گفت: امام صادق (ع) را دیدار نکرده باز گشتم و بدانچه شنیدم بی‌نیازی جستم. ابن شهر آشوب نیز در مناقب مانند این روایت را نقل کرده است با این تفاوت که در [ صفحه ۱۱۹ ] آنجا امام (ع) می‌فرماید: باید پشت دیوار نهان شود و از قضای حاجت در چشمه‌های جاری خودداری کند. ابوحنیفه گوید: «چون این سخن را از آن کودک شنیدم، در چشم گرمی و در قلبم بزرگ شد» و در آخر همین حدیث آمده است: پس گفتم اینان سلاله‌ای هستند برخی از دیگر. شیخ مفید گوید: مردم از ابوالحسن موسی کاظم (ع) روایات بسیاری نقل کرده‌اند و بنابر آنچه پیش از این آوردیم آن حضرت فقیه‌ترین مردم روزگار خویش و داناترین آنان به کتاب و نیکو آهنگ‌ترینشان در تلاوت قرآن بود. در تحف العقول آمده است که مردی معنی جواد را از آن حضرت پرسید: او در پاسخ فرمود: اگر منظور تو جواد از مخلوقات است باید بدانی جواد کسی است که هر چه از جانب خدا بر او واجب است ادا کند و بخیل کسی است که تکلیف الهی را ادا نکند و اگر مقصود تو جواد بودن خداست، باید بدانی که خداوند چه ببخشد و چه دریغ کند جواد است. چون اگر نبخشد، چیزی را بخشیده که از آن تو نبوده است و اگر هم دریغ ورزد آن را دریغ کرده که از آن تو نبوده است. دوم، حلم: ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین به نقل از یحیی بن حسن روایت کرده است که گفت: چون از کار ناپسند کسی آگاهی می‌یافت کیسه‌هایی از پول برای آن شخص می‌فرستاد و مبلغی که در هر یک از کیسه‌ها بود بین سیصد تا دویست تا یکصد دینار می‌رسید. این کیسه‌ها در بین مردم صورت ضرب‌المثل به خود گرفته بود. خطیب از حسن بن محمد یحیی بن حسن علوی و او از جدش یحیی بن حسن این روایت را نقل کرده و گفته است بسیاری از شیعیان این روایت را نقل کرده‌اند. شیخ مفید گوید: شریف ابومحمد حسن بن محمد از جدش از عده‌ای از یاران و مشایخش نقل کرده است که: مردی از سلاله‌ی عمر بن خطاب، در مدینه آن حضرت را می‌آزرد و علی را دشنام می‌داد. عده‌ای از یاران نزدیک امام موسی کاظم (ع) به آن حضرت عرض کردند: به ما اجازه دهید تا این مرد را بکشیم. اما امام شدیداً آنان را از این تصمیم بازداشت و از آن نواده‌ی عمر پرسش کرد. به آن حضرت پاسخ داده شد که وی در ناحیه‌ای از مدینه به زراعت مشغول است. پس امام موسی کاظم (ع) بر مرکب خویش سوار شد و به سوی مزرعه‌ی آن فرد رفت. و وی را در مزرعه‌اش دید. سپس آن امام با مرکب خویش به داخل مزرعه رفت. آن مرد که از سلاله‌ی عمر بود فریاد برآورد که: زراعت ما را پایمال مکن. اما امام به گفته‌ی او اعتنایی نکرد و با مرکبش به

مزرعه‌ی او داخل شد و به سوی او حرکت کرد تا به وی رسید پس، از مرکوبش پایین آمد و در کنار او نشست و در حالی که می‌خندید به وی گفت: به خاطر این کشت و زرع چقدر خرج کرده‌ای؟ آن مرد پاسخ داد: صد دینار. امام به وی فرمود: [صفحه ۱۲۰] دوست داری چه مقدار بهره‌مند شوی؟ گفت: من علم غیب ندارم. امام (ع) باز به وی فرمود: گفتم دوست داری چقدر غرامت به تو دهم؟ گفت: دویست دینار. پس امام به او سیصد دینار داد و فرمود: این زراعت توست که بر حال خود باقی است. پس، آن مرد که از سلاله‌ی عمر بود برخاست و سر امام را بوسه داد. امام نیز از نزد او بازگشت و به سوی مسجد رفت که دید آن نواده‌ی عمر در مسجد نشسته است و تا امام را دید گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا نهد. ناگهان یاران و دوستان وی از جای برجستند و به وی گفتند: داستان تو چیست؟ پیش از این تو سخنی جز این می‌گفتی. آن مرد با آنان به جدال پرداخت و ملامتشان کرد و هرگاه داخل و خارج می‌شد برای ابوالحسن موسی (ع) دعا می‌کرد. پس امام موسی کاظم (ع) به اطرافیانش که قصد کشتن آن مرد را کرده بودند، فرمود: کدام یک از این دو راه بهتر بود آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من می‌خواستم من کار او را با همین مقدار پول سامان دادم. سوم، فروتنی و خصلت‌های بزرگ اخلاقی: در تحف العقول آمده است: آن حضرت به مردی از حومه‌نشینان شهر برخورد کرد که بسیار زشت‌منظر بود. پس بر او سلام کرد و در کنار او فرود آمد و ساعتی دراز با او سخن گفت. آنگاه به وی فرمود: چنانچه حاجتی داری من حاضر به رفع آن هستم. به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا آیا نزد چنین مردی می‌نشینی و سپس از حوائج او می‌پرسی در حالی که او به تو محتاج‌تر است؟! فرمود: او بنده‌ای از بندگان خدا و برادری به حکم قرآن و همسایه‌ای در دیار خداست، میان ما و او را بهترین پدران، یعنی آدم و بهترین ادیان، یعنی اسلام، جمع می‌کند و شاید روزگار رفع حاجت و نیاز ما را به دست او مقدر کند و آنگاه است که او ما را پس از آن که بر او تکبر ورزیدیم، رویاروی خود متواضع و فروتن یابد. سپس فرمود: نواصل من لا یتستحق وصالنا فحافه ان بنقی بغیر صدیق [۱]. چهارم، خداترسی بسیار: شیخ مفید گوید: آن حضرت از ترس خداوند بسیار می‌گریست بدان گونه که محاسنش به اشکش آلوده می‌گشت و چون قرآن می‌خواند، با حزن و اندوه تلاوت می‌کرد و می‌گریست و شنوندگان نیز از تلاوت او می‌گریستند. پنجم، کرم و بخشش: خطیب در تاریخ بغداد می‌نویسد: او بخشنده و بزرگواری بود و بدره‌های سیصد و چهارصد دیناری فراهم می‌کرد و آن را در شهر پخش می‌نمود و این بدره‌ها در میان مردم زبازند شده بود به طوری که می‌گفتند: چون بدره‌های موسی بن جعفر به کسی رسد، توانگر گردد. [صفحه ۱۲۱] در عمده‌الطالب است که خانواده‌ی امام موسی بن جعفر (ع) می‌گفتند: شگفت از کسی که بدره‌ی امام موسی (ع) بدو رسد و او باز هم از کمبود شکایت کند. خطیب در تاریخ بغداد و شیخ مفید در ارشاد به سند خود از محمد بن عبدالله بکری روایت کنند که گفت: به مدینه آمدم تا طلب خود را بگیرم. اما بدهکار، مرا خسته و درمانده کرد. به خود گفتم: ای کاش خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) بروم و نزد آن حضرت از این امر شکایت کنم. پس به کشتزار آن حضرت رفتم. وی از حاجت من پرسش کرد و من نیز ماجرا را برای او بازگفتم. پس داخل شد مدتی نگذشت که به سویم بازگشت و به غلامش گفت: خارج شود. سپس دستش را دراز کرد و بدره‌ای که در آن سیصد دینار بود به من پرداخت. آنگاه برخاست و رفت و من نیز برخاستم و سوار مرکب خویش شدم و باز گشتم. پیش از این، در قسمت حلم آن حضرت گفتم آن حضرت به کسی که او را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد بدره‌ای که در آن هزار دینار بود، فرستاد. خطیب به سند خود از عیسی بن محمد بن مغیث قرظی، که نود سال داشت، روایت کرده است که گفت: من در جایی از جوانید و در کنار چاه آبی که به آن ام‌عظام گفته می‌شد خربزه و خیار و کدو کاشته بودم. زمان رسیدن محصول بود که ناگهان ملخها بدان حمله آوردند و همه را نابود کردند و دو شترم نیز از بین رفت، به طوری که یکصد و بیست دینار از این بابت خسارت دیدم. در این حال نشسته بودم که ناگهان چهره‌ی موسی بن جعفر (ع) پدیدار گشت و به من سلام گفت: آنگاه فرمود: چطوری؟ گفتم: پریشان و آشفته‌ام. ملخ بر زراعتم زد و همه را نابود کرد. پرسید: چقدر خسارت دیدی؟ گفتم: یکصد و بیست دینار به همراه دو شتر. فرمود: ای عرفه! به ابومغیث صد و پنجاه دینار بده. ما سی دینار به همراه دو

شتر به تو اضافه تر می‌دهیم. پس گفتم: ای خجسته به کشتزار داخل شو و برایم دعا کن. آن حضرت نیز به مزرعه داخل شد و دعا کرد و از رسول خدا (ص) برایم حدیث کرد که فرمود: به بقایای مصیبت‌ها چنگ زنید. سپس بر شترها لگام زده آنها را آب دادم. و خداوند در آن زمین برکت و افزونی قرار داد و بسیار پرمحصول گشت. به طوری که محصولات آن را به ده هزار فروختم. همچنین خطیب به سند خود نقل می‌کند که ادریس بن ابورافع از محمد بن موسی نقل کرده است که: با پدرم به مزرعه‌اش در «سایه» رفتیم. بامدادی سرد بود، نزدیک مزرعه و به چشمه‌ای از چشمه‌های «سایه» رسیده بودیم که مردی زنگی (سیاه) از آن مزارع اطراف به سوی ما آمد. وی فصیح بود و بر سرش دیگی گلین بود که می‌جوشید. او روبه‌روی غلامان ایستاد و پرسید: آقای شما کجاست؟ گفتند: اوست. پرسید: کنیه‌اش چیست؟ گفتند: ابوالحسن. پس روبه‌روی پدرم ایستاد و گفت: آقای من! ای ابوالحسن این حلوابی است که آن را برای شما تحفه آورده‌ام. پدرم فرمود: آن را پیش غلامان بگذار. پس از آن خوردند. [صفحه ۱۲۲] سپس آن مرد رفت و دیری نگذشت که بازگشت و بر سرش دسته‌ای هیزم گرفته بود و می‌آورد. گفت: سرورم! این هیزم را نیز برایت تحفه آورده‌ام. پدرم گفت: آن را پیش غلامان بگذار. و آتشی برای ما مهیا کن. مرد رفت و آتشی آورد. ابوالحسن نام او و نام مولایش را نوشت و آن را به من داد و گفت: پسر! این یادداشت را پیش خود نگهدار تا وقتی که آن را از تو بخواهم. پس به مزرعه‌ی پدرم وارد شدیم و پدرم چند روزی در آنجا ماند سپس فرمود: به زیارت خانه‌ی خدا روانه شویم. ما نیز با او همراه شدیم تا به مکه رسیدیم. چون ابوالحسن عمره‌ی خود را به جای آورد، صاعد را فراخواند و به او فرمود: آن مرد را پیدا کن. چون جایش را پیدا کردی مرا آگاه کن تا نزد او روم. زیرا من خوش ندارم او را اینجا فراخوانم در حالی که خود به او نیاز دارم. صاعد گفت: من پی فرمان امام رفتم تا مولای آن مرد را یافتم. چون مرا دید شناخت و من نیز او را شناختم. وی شیعه بود و بر من سلام کرد و پرسید: آیا ابوالحسن آمده است؟ گفتم: خیر. گفت: پس چه چیز باعث شد که اینجا بیایی؟ گفتم: نیازها. آن مرد، مزرعه‌ی امام در «سایه» را می‌شناخت. پس به دنبال من روان شد. من سعی می‌کردم از او دور شوم اما او به من می‌رسید. چون دیدم آن مرد از تعقیب من دست‌بردار نیست به نزد مولایم (امام ع) رفتم و او هم با من آمد. چون خدمت امام (ع) رسیدم، فرمود: مگر نگفتم به او چیزی مگو؟ عرض کردم: فدایت شوم من به او چیزی نگفتم. آن مرد بر امام (ع) سلام کرد. ابوالحسن (ع) به او فرمود: غلام تو فلانی است آیا او را می‌فروشی؟ مرد پاسخ داد: فدایت شوم غلام و زمین و هر چه در تملک من است، از آن شمامست. امام فرمود: زمین را دوست ندارم از تو بستانم. چرا که پدرم از جدش حدیث کرد که فرمود: فروشنده‌ی زمین (کشاورزی) نابود شود و خریدار آن روزی یابد. اما مرد بر در اختیار گذاردن آن زمین پافشاری کرد. پس امام آن زمین و آن بنده را به هزار دینار خرید. سپس بنده را آزاد کرد و آن زمین را به او بخشید. ادریس بن ابورافع گوید: اکنون فرزندان مرد در اصرافین مکه زندگی می‌کنند. هفتم. فراوانی صدقات: در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: آن حضرت تهیدستان مدینه را شناسایی می‌کرد و شبانه برای آنان پول و غیره می‌برد و آنان نمی‌دانستند که این پولها از جانب کیست.

### اخبار مربوط به امام کاظم

در تحف العقول است که عبدالله بن یحیی گفت: به آن حضرت نامه‌ای نوشتم و درباره‌ی این پرسیدم که «الحمد لله منتهی علمه» پاسخ فرمود: چنین مگو زیرا علم خدا را نهایی نیست بلکه بگو الحمد لله منتهی رضاه. [صفحه ۱۲۳]

### اخبار آن حضرت با رشید

خطیب در تاریخ بغداد به سند خود روایت کرده است که: هارون الرشید به حج و به زیارت مرقد پیامبر (ص) آمد. عده‌ای از قریش و سران قبایل و نیز موسی بن جعفر (ع) با وی همراه بودند. چون هارون به مزار پیامبر رسید گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! ای

پسرعمویم! وی می‌خواست با این عبارت به اطرافیان فخر بفروشد. در این هنگام موسی بن جعفر (ع) به قبر پیامبر نزدیک شد و گفت: سلام بر تو ای پدر! چهره‌ی رشید دگرگون شد و گفت: ای ابوالحسن افتخار حقیقی همین است. شیخ مفید در ارشاد نویسد: ابن عماره و برخی دیگر از راویان گفته‌اند وقتی رشید به قصد زیارت خانه خدا حرکت کرد و نزدیک مدینه رسید، سران و بزرگان مدینه به استقبال وی رفتند. امام کاظم نیز در حالی که بر استری سوار بود پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. ربیع به آن حضرت گفت: این چه چهارپایی است که بر آن سوار شده‌ای؟ در حالی که با اگر با آن به دنبال دشمن روی به او نخواهی رسید و اگر دشمن دنبال تو آید نمی‌توانی از دست او بگریزی. فرمود: این مرکوب از فرادستی اسبان فروتر و از فرودستی شتران فراتر است و بهترین کارها حد میانه آن است. زمخشری در انوار الربیع نوشته است: هارون به موسی بن جعفر (ع) می‌گفت: فدک را بگیر، اما وی از گرفتن آن امتناع می‌کرد. چون هارون بر سخن خود پافشاری کرد امام (ع) به او گفت: من فدک را نمی‌ستانم مگر با سرحدات آن. هارون پرسید: سرحدات آن کدام است؟ فرمود: سرحد نخست آن عدن است. چهره‌ی رشید درهم رفت و پرسید: سرحد دوم چیست؟ گفت: سمرقند. رشید چهره درهم کشید و گفت: سرحد سوم کجاست؟ فرمود: افریقا. پس چهره‌ی رشید سیاه شد و گفت: سرحد چهارم؟ فرمود: سیف البحر از آنجا که خزر و ارمنستان است. پس هارون گفت: در این صورت برای حکومت ما چیزی نمی‌ماند. موسی بن جعفر (ع) به او فرمود: من به تو گفتم که اگر فدک را با حدود آن بخواهم تو آن را به من بازپس خواهی داد. در اینجا بود که رشید کمر به کشتن وی بست و کارش را ساخت. خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از محمد بن اسماعیل روایت کرده است که گفت: موسی بن جعفر (ع) از زندان نامه‌ای خطاب به رشید نوشت و در آن فرمود: روزی پردرد و بلا از عمر من سپری نمی‌شود جز آن که از عمر تو هم یک روز در راحت و آسایش می‌گذرد تا آن که هر دو به روزی برسیم که پایان نیافتنی است و در آن روز باطل کاران زیان بینند. صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) از امام موسی بن جعفر نقل کرده است که فرمود: نزد هارون رشید رفتم و روایت درازی آورده است تا آنجا که رشید پرسید: چرا به عامه و خاصه [صفحه ۱۲۴] دستور می‌دهید تا شما را به رسول خدا (ص) منسوب کنند و به شما بگویند فرزندان رسول خدا حال آن که شما فرزندان علی هستید؟ و مرد به پدرش منسوب است و فاطمه دختر رسول خدا بود و پیامبر از جانب مادر نیای شماست. پس به هارون گفتم: ای امیرمؤمنان اگر پیامبر (ص) زنده می‌شد و از دختر تو خواستگاری می‌کرد آیا به او پاسخ مثبت می‌دادی؟ گفت: سبحان الله! چرا پاسخش نمی‌دادم؟! گفتم: ولی آن حضرت (ع) نه از دختر من خواستگاری می‌کرد و نه من دخترم را به زنی او می‌دادم. پرسید: چرا؟ گفتم: چون او مرا زاده و حال آن که تو را زاده است. گفت: نیکو گفتی. سپس پرسید: چگونه می‌گویید شما خاندان پیامبرید؟ در حالی که پیامبر نسل و خاندانی نداشت و نسل از طریق پسر منتقل می‌شود نه از دختر. شما فرزند دختر اوید و برای او نسلی نبود. پس برخاستم و از او به حق پیوند خویشی و قبر رسول خدا (ص) و کسی که در آن مدفون است درخواستم که مرا از پاسخ به این سؤال معاف دارد. اما رشید قبول نکرد و گفت: خیر باید دلیل خود را در این باره بگویی. ای فرزند علی تو پیشوا و امام زمان آنانی. به من این گونه خبر داده‌اند و من تو را از آنچه می‌پرسم معذور نمی‌دارم مگر آن که با حجت و دلیل از کتاب خدا آن را بر من ثابت کنی. گفتم: آیا اجازه‌ی پاسخ می‌دهی؟ گفت: آری. پس گفتم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. و از فرزندانش داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و همچنین نیکوکاران را پاداش نیک خواهیم داد و هم زکریا و یحیی و عیسی را [۲] ای امیرمؤمنان! پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدر نداشت. گفتم: ما او را از طریق مادرش مریم (ع) جزو فرزندان انبیاء دانسته‌ایم. و ما نیز به همین گونه از طریق مادر خویش، فاطمه (ع)، به پیامبر (ص) منسوب می‌شویم. آیا از این بیشتر دلیل آورم؟ گفت: آری. گفتم: خداوند فرماید: پس هر کس، بعد از وحی خدا به سوی تو، با تو به مجادله برخاست بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباحله برخیزیم تا دروغگویان را به لعنت خدا دچار سازیم [۳] حال آن که هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر (ص) در هنگام مباحله با نصاری، کس دیگری جز علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را در زیر کسای

خود جای داده است. پس تأویل این سخن خداوند، عزوجل، آن است که مراد از فرزندان وی، حسن و حسین و مراد از زنان، فاطمه و مراد از انفسنا، علی بن ابی‌طالب (ع) است. صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) از وراق و مکتب و همدانی و ابن‌ناتانه و احمد بن علی بن [صفحه ۱۲۵] ابراهیم و ماجیلویه و ابن‌متوکل، و همه‌ی آنان از علی از پدرش از عثمان بن عیسی از سفیان بن نزار روایت کرده است که گفت: روزی بر بالای سر قبر مأمون ایستاده بودم. پس گفت: آیا می‌دانید چه کسی به من تشیع را آموخت؟ همه گفتند: به خدا نمی‌دانیم. گفت: رشید آن را به من یاد داد. گفتند: چگونه و حال آن که رشید این خاندان را می‌کشت؟! گفت: او آنها را به خاطر حکومت می‌کشت زیرا در حکومت نسب فایده‌ای ندارد و هر که باشد او را می‌کشند. یک سال همراه رشید حج گزاردم، چون به مدینه رسید به حاجبانش گفت: هیچ کس از اهالی مدینه و مکه، از فرزندان مهاجر و انصار و بنی‌هاشم و دیگر قریش را نزد او اجازه‌ی بار ندهند مگر آنکه نسب خودش را بگویند. پس اگر مردی به دیدار او می‌آمد و می‌گفت من فلان پسر فلانم، تا آنکه نسب خود را به هاشمی یا قرشی یا یکی از مهاجران و انصار می‌رسانید و آنگاه رشید به وی از پنج هزار تا دویست دینار، بسته به میزان شرف و هجرت پدرانش، می‌پرداخت. یکی از همین روزها من در آنجا بودم که فضل بن ربیع وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! مردی بر در است که می‌گوید موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابوطالب (ع) است. پس رشید رو به ما کرد، ما بر بالای سر او حضور داشتیم و امین و مؤتمن و دیگر فرماندهان و امیران سپاه او نیز حاضر بودند، پس گفت: مرا تنها بگذارید. آنگاه به کسی که اذن ورود می‌داد گفت: به او اجازه‌ی ورود ده و نباید جز بر بساط من نشیند. من آنجا بودم که پیری پرشکوه و باهیت وارد شد که زیادی عبادت او را فرسوده کرده بود گویی مشک کهنه‌ای بود. سجده، پیشانی و بینی‌اش را مجروح ساخته بود. چون رشید دید که او خود می‌خواهد از الاغی که سوارش بود پیاده شود، فریاد برآورد: به خدا اجازه نمی‌دهم جز بر بساطم پایین بیایی. پس حاجبان را از رفت و آمد ممنوع کرد و ما همگی به آن همه اجلال و بزرگداشت رشید در حق موسی بن جعفر می‌نگریستیم. وی با الاغش آمد تا بر فرشهای محل اقامت رشید رسید و حاجبان و امیران به او خیره شده بودند. پس بر فرشها قدم نهاد و رشید تا آخر جایی که فرش گسترده بودند، به استقبال او رفت و صورت و چشمانش را بوسه داد و دستش را گرفت و او را در بالای مجلس جای داد و خود نیز در کنار او نشست و با او در سخن شد و در اثنای گفت‌وگو صورت او را می‌بوسید و از اوضاع و احوالش پرسش می‌کرد... تا آن که موسی بن جعفر برخاست، رشید هم بدان خاطر از جا بلند شد و دو چشمش و صورتش را بوسید و سپس به من و امین و مؤتمن نگریست و گفت: ای عبدالله و ای محمد و ای ابراهیم پیشاپیش پسرعمو و سرور خود روان شوید و رکاب او را بگیرید و لباسش را مرتب کنید و تا رسیدن به منزلش او را مشایعت کنید. [صفحه ۱۲۶]

### برخورد آن حضرت با نفع انصاری

سید مرتضی در امالی روایت کرده است: یکی از انصار به نام نفع نزد رشید رفت، وی در آن روز همراه عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز در محل اقامت رشید حاضر بود که موسی بن جعفر علیهماالسلام، در حالی که بر الاغی سوار بود، از راه رسید. حاجب هارون با گشاده‌رویی و اکرام او را پذیرا شد و وی را بیش از دیگران بزرگ داشت و به او زودتر از سایرین اجازه‌ی ورود داد. نفع به عبدالعزیز گفت: این پیرمرد که بود؟ عبدالعزیز گفت: آیا او را نمی‌شناسی؟ گفت: خیر. گفت: این شیخ خاندان ابوطالب است، او موسی بن جعفر است. نفع گفت: ناتوان‌تر از این قوم ندیده‌ام کسی را بزرگ می‌دارند که می‌تواند آنان را از تخت به زیر کشد. اگر بیرون آید، ناراحتش خواهم کرد. عبدالعزیز به وی گفت: چنین مکن که اینان خاندانی‌اند که کم پیش آمده کسی در گفتار به آنان متعرض شود جز آنکه در جواب بر وی داغی نهند که ننگ و عار آن تا روزگار باقی است برجای نماند. در دنباله‌ی روایت آمده است: موسی بن جعفر از نزد هارون بیرون آمد. پس نفع انصاری به سوی آن حضرت روانه شد و لگام الاغ وی را گرفت و

پرسید: تو کیستی؟ موسی بن جعفر گفت: اگر مقصود تو نسب من است، بدان که من فرزند محمد حبیب الله فرزند اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله هستم. و اگر می‌خواهی دیارم را بشناسی بدان که شهر من آن است که خداوند بر مسلمانان و بر تو، اگر از آنانی، واجب کرده برای گزاردن حج به سوی آن آیند و اگر قصد مفاخره داری بدان که به خدا سوگند مشرکان قوم من راضی نمی‌شوند که همتای مسلمانان قوم تو قرار داده شوند. تا آنجا که گفتند: ای محمد! همتایان ما از قریش را به نبرد ما روانه کن [۴] و اگر می‌خواهی نام و آوازه‌ی مرا بدانی باید دریابی که ما همان کسانی هستیم که خداوند دستور داده و در نمازها و فرایض با عبارت اللهم صل علی محمد و آل محمد، بر ما درود فرستند و ما آل محمدیم. از برابر الاغ کنار برو. نفعی در حالی که دستش می‌لرزید کنار رفت و با خفت و خواری بازگشت. پس عبدالعزیز به او گفت: آیا مگر نگفتم با او چنین ممکن؟!!

### برخی از روایاتی که از طریق امام کاظم روایت شده است

حافظ عبدالعزیز بن اخضر جناب‌ذی در معالم العتره الطاهره از اسماعیل از پدرش از علی بن ابی‌طالب روایت کرده است که فرمود: پیامبر (ص) فرمود: نگاه فرزند به پدر و مادرش از [صفحه ۱۲۷] روی علاقه و دوستی به آنان، عبادت است.

### وصیت امام کاظم به فرزندانش

حافظ عبدالعزیز بن اخضر جناب‌ذی گوید: روایت شده است که روزی موسی بن جعفر فرزندانش را احضار کرد و به آنان گفت: فرزندانم! به شما وصیتی می‌کنم که هر کس آن را به خاطر سپارد هلاک نشود: اگر کسی نزد شما آمد و در گوش راستان حرف زشتی گفت و سپس در گوش چپتان عذرخواهی کرد و گفت: چیزی نگفتم، عذر او را بپذیرید.

### رد سعایت

در همان کتاب از موسی بن جعفر از پدرانش (ع) روایت شده است که امام حسین (ع) فرمود: مردی نزد امیرمؤمنان علی (ع) آمد و از گروهی سعایت کرد. پس علی (ع) به من فرمود که قبر را صدا کنم. سپس به قبر گفتم: به سوی این سخن چین برو و به وی بگو آنچه را که خداوند خوش نداشت، به گوش ما رساندی. اینک بی‌آنکه در کنف حمایت خدای تعالی باشی، بازگرد.

### وصیتی به هشام بن حکم

ای هشام امیرمؤمنان (ع) بارها می‌فرمود: در صدر مجلس ننشیند مگر مردی که در او سه خصلت باشد: هرگاه پرسش شود پاسخ گوید، چون مردم از سخن درمانند او سخن گوید و بتواند نظری دهد که خیر اهل آن مجلس در آن باشد. و آن کس که هیچ کدام از این خصلتها را ندارد و در صدر مجلس ننشیند احمق است. همچنین در وصیتی دیگر به هشام فرمود: ای هشام، امیرمؤمنان (ع) به یارانش سفارش می‌کرد و می‌فرمود: شما را به ترس از خدا در نهان و آشکار و رعایت عدل و داد در خشنودی و خشم و کسب در فقر و توانگری وصیت می‌کنم. و نیز شما را سفارش می‌کنم که به اینکه پیوست کنید با کسی که از شما بریده و گذشت کنید از کسی که به شما ستم کرده، و ببخشید بر کسی که از شما دریغ داشته است، و باید نظرتان عبرت و خاموشیتان اندیشه و سختتان ذکر خدا و سرشتتان سخاوت باشد. زیرا بخیل به بهشت و سخاوتمند به دوزخ نرود.

### کسانی که از امام کاظم روایت کرده‌اند



شیخ مفید گوید: مردم از ابوالحسن موسی (ع) روایات بسیاری نقل کرده‌اند. و در مناقب است که: دربان آن حضرت مفضل بن عمر جعفی، جزو یاران او بوده است. در کتاب [ صفحه ۱۲۸ ] اختیار الرجال، نوشته‌ی شیخ طوسی آمده است: اصحاب ما بر تصدیق شش نفر از فقهای دست‌پرورده‌ی امام کاظم و امام رضا (ع) اجماع کرده‌اند. این شش تن عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی بیاع السایری، محمد بن ابی‌عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب سراد و احمد بن محمد بن ابی‌نصر. وی گوید: از جمله ثقات آن حضرت که از وی روایت کرده‌اند باید از حسن بن علی بن فضال کوفی آزادشده‌ی تیم، رباب و عثمان بن عیسی و داود بن کثیر رقی آزادشده‌ی بنی‌اسد و علی بن جعفر صادق (ع)، نام برد. همچنین علی بن یقظین آزادشده‌ی بنی‌اسد و ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی و اسماعیل بن مهران و علی بن مهزیار، که اهل یکی از روستاهای فارس بود و سپس در اهواز سکنی گرفت، و ریان بن صلت خراسانی و احمد بن محمد حلبی و موسی بن بکیر واسطی و ابراهیم بن ابوالبلاد کوفی از خواص اصحاب آن حضرت بوده‌اند، از وی نقل روایت کرده‌اند. در قسمت دیگری از مناقب آمده است: دانشمندان، آن قدر از علوم آن حضرت فراگرفتند که قابل شمارش نیست و خطیب در تاریخ بغداد و سمعانی در الرسالة القوامیه و ابوصالح احمد مؤذن در اربعین و ابو عبدالله ابن بطله در ابانه و ثعلبی در الکشف و البیان، از آن حضرت نقل قول کرده‌اند. ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: احمد بن حنبل هرگاه روایتی از موسی بن جعفر نقل می‌کرد می‌گفت: موسی بن جعفر از ابوجعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابی‌طالب از رسول خدا چنین برایم حدیث کرد. آنگاه احمد می‌گفت: این سلسله سندی است که آن را اگر بر دیوانه بخوانید بهبود یابد.

### تألیفات امام کاظم

از آن حضرت در علوم گوناگون روایات بسیاری نقل شده که در میان کتابها و دفترها گرد آمده است از جمله تألیفات او وصیتی است که برای هشام بن حکم ایراد کرده و در آن صفات عقل را برشمرده است. این وصیت، بسیار بلند است که حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول آن را ذکر کرده و آغاز آن چنین است: به راستی خداوند، تبارک و تعالی، خردمندان و فهیمان را در قرآن بشارت داده و فرموده است: پس بشارت ده بندگانم را. آنان که سخن را گوش فرامی‌دهند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند. آنانند که خداوند هدایتشان کرده و آنانند خردمندان. [۵]. [ صفحه ۱۲۹ ]

### برخی از مواظ و حکم آن حضرت به نقل از تذکره‌ی ابن حمدون

موسی بن جعفر (ع) فرمود: دانش مردم را در چهار چیز یافتیم: نخست آن که پروردگارت را بشناسی، دوم آن که بشناسی برای تو چه کرده، سوم آن که بشناسی از تو چه می‌خواهد و چهارم آن که بدانی چه چیز تو را از دینت به در می‌برد.

### معنای این چهار دانش

اول: وجوب شناخت خداوند تعالی که این لطف است. دوم: شناخت نعمتهایی که به تو داده است تا به خاطر آنها شکر و عبادت او را به جای آوری. سوم: بدانی از تو در واجباتی که تو را بدانها فراخوانده تا با انجام آنها استحقاق گرفتن پاداش او را داشته باشی، از تو چه می‌خواهد. چهارم: بدانی که چه چیزی تو را از اطاعت خداوند بیرون می‌کند تا از آن اجتناب ورزی.

### مواظ و حکم آن حضرت به نقل از کشف الغمّه

هر کس دو روزش یکسان باشد، زیان کرده است و آن که دومین روزش بدتر از اولین آنها باشد ملعون است و کسی که در خود

افزونی نبیند در نقصان است و آن که به نقصان می‌گراید مرگ برای او بهتر از زندگانی است.

### مواعظ و حکم آن حضرت به نقل از تحف العقول

اندوه زیاد پیری را باعث می‌شود. عجله، کج‌خویی است. کمی عیال یکی از دو آسانیهاست. هر کس پدر و مادرش را ناراحت کند، آنان را ناسپاسی کرده است. مصیبتی که به صاحبش اجر داده می‌شود، مصیبت نیست. استرجاع به وقت رسیدن آسیب است. احسان به جا نیست مگر نزد دیندار یا صاحب حسب. خدا کمک را به اندازه‌ی هزینه نازل می‌کند. هر کس میانه‌روی پیشه کند و قناعت ورزد نعمت برای او می‌ماند و آن که تبذیر کند و اسراف پیشه گیرد نعمت از کفش بیرون رود. دادن امانت و راستگویی روزی می‌آورند و خیانت و دروغگویی، تنگدستی و نفاق. [صفحه ۱۳۰]

### کلمات قصاری که در این معانی از آن حضرت نقل شده است منقول از تحف العقول

سزاست کسی که عاقل است خداوند را در دادن روزیش کند کار نشمارد و در قضایش متهم نکند. به یکی از یارانش فرمود: از خدا بترس و حق را بگو هر چند که در آن نابودی تو باشد زیرا نجات تو در همین است و از خدا بترس و باطل را رها کن، هر چند که نجات تو در آن باشد زیرا نابودی تو در همین است. مبادا در راه خدا از صرف مال دریغ کنی که دو برابرش را در نافرمانی خداوند خرج کنی. مؤمن چون دو کفه‌ی ترازوست، هر چقدر در ایمانش افزون شود در بلایش نیز افزون گردد. بر سر مزاری که حضور داشت، فرمود: چیزی که پایانش این است سزاست از آغازش بدان زهد ورزید و چیزی که آغازش این است سزاست که از پایانش ترسید. کالای دین و دنیا هر دو سخت‌اند. اما کالای دنیا را به هر چیزش دست دراز کنی می‌بینی بدکردار تبهکاری، بر تو در آن پیشی گرفته و اما کالای آخرت، یارانی نداری که تو را در آن کمک کنند. سه چیز دیده را نور بخشد: نگاه به سبز، نگاه به آب جاری و نگاه به روی نیکو. خوش همسایگی تنها بی‌آزاری نیست، بلکه صبر بر آزار همسایه است. میان خود و برادرت حشمت را به یک باره از میان بردار، بلکه از آن چیزی باقی گذار، زیرا رفتن حشمت، رفتن آزر است. چون ناحق بیش‌تر از حق شد، برای کسی روا نیست که به دیگری گمان خوب برد تا آن را بفهمد و بداند. سعی کنید اوقات خود را چهار قسمت کنید؛ ساعتی برای مناجات با خدا، ساعتی برای کار زندگانی و معاش، ساعتی هم برای رفت و آمد با برادران و مردمان مورد اعتماد که عیوب شما را به شما می‌فهماند و از بن جان به شما اخلاق دارند، و ساعتی هم خلوت کنید برای درک لذتهای حلال و به وسیله‌ی این ساعت بر انجام وظایف آن سه ساعت توانا می‌شوید. به خود فقر و طول عمر تلقین نکنید زیرا هر که به خود تلقین فقر کند، بخیل می‌شود و هر که طول عمر در نظر گیرد حریص می‌شود. برای خود بهره‌ای از دنیا بگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و به مردانگی رخنه نکند و اسراف نباشد منظور دارید. و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جوید، زیرا روایتی است که گوید از ما نیست کسی که دنیاش را برای دینش وانهد، یا دینش را برای دنیایش از دست بدهد. در دین خدا فقیه شوید که فهم دین کلید هر بنیانی و کمال هر عبادت و سبب تحصیل درجات بلند است و مراتب جلیله در دین و دنیا. و فضیلت فقیه دین‌شناس بر عابد، مانند فضیلت خورشید بر دیگر ستارگان است و هر کس در دینش تفقه نکند خدا هیچ عملی را از او نپسندد. به علی بن یقطین فرمود: کفاره کردار سلطان نیکی به برادران است. هر چه مردم گناهان [صفحه ۱۳۱] تازه کنند که پیش از آن نمی‌کردند، خدا هم بلاهایی تازه به آنها دهد که گمانش نمی‌کردند. روز قیامت منادی فریاد برآورد که هر که را بر خدا مزدی است به پا شود و جز کسی که گذشت کرده و اصلاح نموه، که اجرش با خداست، کس دیگری برنخیزد. سخاوتمند خوشخو در پناه خداست و خدا او را رها نکند تا به بهشتش برد. خداوند پیامبری بر نیانگیخت جز آنکه سخی بود و پدرم نیز همواره مرا به سخاوت و خوشخویی سفارش می‌فرمود تا در گذشت. امام کاظم (ع) به فضل بن یونس فرمود: تبلیغ خیر کن و خیر بگو و از «امعه» [۶] نباش. گفتم: امعه

چیست؟ فرمود: نگو من با مردم و یکی از آنانم. زیرا رسول خدا (ص) فرمود: ای مردم! همانا دو جماعت است جماعت خیر و جماعت شر. نباید جماعت شر در پیش تو محبوب‌تر از جماعت خیر باشد. خواهش روا نیست مگر در سه حاجت؛ در خونی که به عهده‌ی بیچاره‌ای است، در وام سنگین یا نیاز خاک‌نشین. کمک تو به ناتوان بهترین صدقه است. تعجب جاهل از عاقل بیش‌تر از تعجب عاقل از جاهل است. مصیبت برای صابر یکی است و برای بی‌قرار و بی‌تاب دوتا. سختی ناحق را آن کس چشد که بدان محکوم است.

## وصایای امام کاظم

در تحف العقول که امام (ع) به یکی از فرزندانش فرمود: پسر! مبادا خداوند تو را در مصیبتی بیند که از آن بازت داشته بود. و مبادا او را در اطاعتی که به انجامش فرمانت داده بود ناپدید بیند. خود را از تقصیر در عبادت خدا و طاعت او، به در مدان زیرا خدا چنان که سزد پرستش نشود. تو را از شوخی کردن پرهیز می‌دهم که نور ایمان را می‌برد و مردانگی‌ات را سبک می‌کند. مبادا تنگدل و تامل شوی که این دو بهره‌ی دنیا و آخرت را از تو باز می‌دارند.

## وصیت آن حضرت به هشام بن حکم

این وصیت در تحف العقول آمده که قسمتی از آن چنین است: ای هشام! اگر گردویی در دست داشته باشی و مردم گویند در است، تو را که می‌دانی گردو است سود می‌دهد و اگر دری در دست داشته باشی و همه گویند که آن گردو است و تو خود می‌دانی در است سخن ایشان هیچ‌زیانی برای تو ندارد. ای هشام! هیچ بنده‌ای نیست جز آنکه فرشته‌ای مهارش را دارد و برای خدا تواضع نکند جز این که بالا‌یش برد و بزرگی [صفحه ۱۳۲] نفروشد جز آن که زبون و پستش کند. به راستی خدا بر مردم دو حجت دارد؛ حجتی ظاهری و حجتی باطنی. حجت ظاهر، پیامبران و ائمه و انبیا و حجت باطن، عقلها. عاقل کسی است که حلال از سیاس‌گذاری‌اش باز ندارد و حرام بر شکیش چیره نشود. اگر دنیا تو را به اندازه‌ی کفایت بی‌نیاز نکند در دنیا چیزی نیست که تو را بی‌نیاز نماید. ای هشام! اگر حکمت را به نادانان نیاموزید و از اهلش دریغ دارید به آنان ستم کرده‌اید. هر که دین ندارد مروت ندارد و هر که مروت ندارد عقل ندارد. به راستی بارزترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند. آگاه باشید که بهای تن شما جز بهشت نیست پس آنها را جز در برابر این بها نفروشید. به راستی عاقل به کسی که از تکذیبش نگران است سخنی نگوید و از آن که از دریغ کردنش بیم دارد خواهش نکند و آنچه را توانایی ندارد وعده نمی‌دهد و بدانچه از امیدواری‌اش سرکوب شود امید نیندد و بدانچه بیم درماندگی دارد قیام نکند. خشم کلید بدی است و کامل‌ترین مؤمنان از جنبه‌ای ایمان بهترین آنان از نظر اخلاق می‌باشند. و اگر با مردم در آمیختی اگر می‌توانی بالا دست او باش در احسان و خدمت. نرمش بخرج ده. که نرمش میمون، و کج خلقی نامبارک است. نرمش و نکوکاری و خوش‌خویی خانه‌ها را آباد کنند و بر روزی بیفزایند. ای هشام! خداوند فرماید: آیا پاداش احسان جز احسان است [۷] این در مؤمن و کافر و نیک و بد همه صادق است. هر کس مورد احسان واقع شد باید پاداشی دهد پاداش این نیست که همان کنی که او کرده مگر که فضلت را بنمایی و اگر همان کنی که او کرده او را فضیلت آغاز کردن احسان به جاست. بر طاعت خداوند شکبیا باش و از معاصی خداوند نیز صبر کن. دنیا همانا ساعتی است آنچه رفته نه شادی دارد و نه غم و آنچه نیامده نمی‌دانی که چیست؟ پس بر همان ساعتی که در آنی صبر کن همچنان باشد که گویا تو مورد رشک واقع شده‌ای. تو را از تکبر و گردن‌فرازی پرهیز می‌دهم. زیرا آن که در قلبش ذره‌ای کبر باشد، به بهشت داخل نمی‌شود. کبر ردا و جامعه‌ی خداست، پس کسی که در جامعه‌ی الهی نزاع کند خدا او را به رو در آتش خواهد انداخت. از ما نیست کسی که روز حساب خود را نکشد و اگر نکویی کرده در پی زیادت آن از خدا باشد و اگر بدی کرده از خدا آمرزش

خواهد و به درگاهش توبه آورد. همنشینی با دینداران شرف دنیا و آخرت است و مشورت با خردمند خیرخواه سعادت و برکت و رشد و توفیق الهی است، پس چون خردمند خیرخواه به تو پیشنهادی داد مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت آور است. از آمیزش با مردم و خوگیر شدن با آنها بپرهیز، [صفحه ۱۳۳] مگر آن که میان آنها عاقل و امینی بیابی در این صورت با آنها انس بگیر و از دیگرانشان بگریز آن چنان که از درنده‌ای وحشی می‌گریزی. از طمع بپرهیز و از آنچه در دست مردم است ناامید شو و از مخلوقات طمع بیر که طمع کلید ذلت است و عقلها را می‌دزدد و مردانگیها را می‌برد و آبرو را آلوده می‌سازد و دانش را می‌برد و باید که به پروردگارت پناه بری و بر او توکل کنی و با نفس‌ات مجاهده کنی تا از خواهشهایش بازگردانی، که جهاد با نفس بر تو واجب است همان گونه که جهاد با دشمن. کسی که خداوند او را به سه چیز بزرگ داشت به تحقیق درباره‌ی او لطف کرده است: عقلی که رنج هوای نفس او را جلو گیرد، علمی که رنج نادانی از او ببرد و ثروتی که ترس فقر را از او دور کند.

### یکی از دعاهای کوتاه امام کاظم

در ارشاد است که آن حضرت این دعا را بسیار می‌خواند: «اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب». و نیز یکی از دعاهای آن حضرت این بود: «عظم الذنب من عبدك فلیحسن العفو من عندك».

### اشعاری که از آن حضرت باقی مانده است

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: موسی بن جعفر (ع) فرمود: روزی از مکتب باز گشتم و به دستم لوحی بود پس پدرم مرا روبه‌رویش نشانید و گفت: پسر بنویس: «تنح عن القبیح و لا ترده» [۸] سپس فرمود: دنباله‌اش را بگو. پس گفتم: «و من اولیته حسنا فزده» [۹] سپس فرمود: «ستلقى من عدوك کل کید» [۱۰] پس گفتم: «اذا كان العدو فلا تکده» [۱۱].

### وفات امام کاظم

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) از طالقانی از محمد بن یحیی صولی از ابوالعباس احمد بن عبدالله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از صالح بن علی بن عطیه، نقل کرده است که گفت: علت بردن موسی بن جعفر (ع) به بغداد آن بود که هارون رشید می‌خواست خلافت را برای پسرش محمد بن زبیده تمام کند. او چهارده پسر داشت. سه نفر را از میان آنان برگزید: محمد بن زبیده، که وی را ولی عهد خویش قرار داد. و عبدالله مأمون، او را [صفحه ۱۳۴] جانشین محمد بن زبیده کرده بود و قاسم مؤتمن، که وی را نیز جانشین مأمون ساخته بود. هارون می‌خواست این مسئله را به مردم اعلام دارد تا خاص و عام بر آن وقوف یابند. پس در سال ۱۷۹ به زیارت کعبه آمد و به تمام آفاق نوشت تا فقها و علما و قرا و امیران در موسم حج به مکه آیند و خود راه مدینه را در پیش گرفت. علی بن محمد نوفلی گوید: پدرم علت سعایت یحیی بن خالد از موسی بن جعفر (ع) را چنین نقل کرد: رشید، فرزندش محمد بن زبیده را در خانه جعفر بن محمد بن اشعث گذارد. یحیی از این امر ناراحت شد و گفت: اگر رشید بمیرد و خلافت به محمد رسد ستاره‌ی بخت من و فرزندانم به تاریکی گراید و کار به دست جعفر بن محمد و فرزندانم افتد. او از تشیع جعفر آگاه بود. پس نزد وی آمد و خود را متمایل به تشیع نشان داد. جعفر از این امر خوشنود گشت و او را از تمام امورش آگاه ساخت و عقیده‌ی خود را درباره‌ی موسی بن جعفر (ع) به وی بازگفت. چون یحیی به خوبی از کار جعفر آگاه شد از او نزد رشید سعایت کرد. رشید احترام جعفر و پدرش را نگاه می‌داشت و او را در هر کاری مقدم و مؤخر می‌نمود و یحیی هر قدر که توانست پیش رشید از جعفر بدگویی کرد. تا آن که روزی جعفر به نزد رشید آمد و خلیفه در حق او اکرام بسیار کرد و میان آن دو گفت‌وگویی دراز در گرفت که نشانگر احترام جعفر و پدرش در نزد خلیفه هارون رشید بود. پس از این گفت‌وگو هارون دستور

داد بیست هزار دینار به جعفر بپردازند. یحیی آن روز تا شب لب از سخن فرویست سپس به رشید گفت: ای امیرمؤمنان! پیش از این درباره‌ی مذهب جعفر، شما را آگاه کرده بودم اما آن را نپذیرفتی. اما اینک دلیلی قطعی بر اثبات آن دارم. هارون گفت: چه دلیلی داری؟ گفت: هیچ صله‌ای به جعفر نمی‌رسد جز آنکه وی یک پنجم آن را به سوی موسی بن جعفر می‌فرستد. و من تردید ندارم که این کار را با همین بیست هزار دیناری که امروز صبح به وی دادی نیز کرده باشد. هارون گفت: این دلیل خوبی است. پس شبانه در پی جعفر فرستاد. هارون از مراتب سعایت یحیی نسبت به جعفر آگاه بود و جعفر و یحیی هر یک نسبت به هم دشمنی خود را نشان داده بودند. چون فرستاده‌ی هارون، شبانه نزد جعفر رفت وی اندیشناک شد که مبادا سخنان یحیی در هارون کارگر افتاده باشد و اینک وی را طلبد تا به قتلش رساند. پس غسل کرد و مشک و کافور خواست و بدنها بر خود حنوط کرد و بردی بر روی جامه‌اش پوشید و به سوی رشید رفت. چون چشم رشید به او خورد و بوی کافور به مشامش رسید و برد را بر تن جعفر دید پرسید: جعفر این چه کاری است؟ گفت: ای امیرمؤمنان! من نیک می‌دانم که از من نزد تو سعایت شده است. چون فرستاده‌ات در این هنگام از شب به دنبال من آمد ایمن نبودم از این که گفته‌های او درباره‌ی من مؤثر نیفتاده باشد و حالا مرا فراخوانده‌ای تا به قتل برسانی. هارون گفت: نه چنین است. اما چنین خبردار شده‌ام که تو هر صله‌ای که دریافت می‌داری یک پنجم آن را به موسی بن جعفر (ع) می‌دهی، و همین [صفحه ۱۳۵] کار را با این بیست هزار دینار هم انجام داده‌ای، دوست داشتم از این امر آگاهی یابم. جعفر پاسخ داد: الله اکبر! ای امیرمؤمنان به یکی از خادمانت دستور ده به خانه‌ام رود و آن را سر به مهر آورد. پس رشید به یکی از خادمانش گفت: انگشتی جعفر را بگیر و با آن به خانه‌اش برو و آن بیست هزار دینار را بیاور. آنگاه جعفر نام کنیزی را که مال در نزد او بود، گفت و آن کنیز نیز بدره را سر به مهر به خادم خلیفه باز پس داد. خادم مال را برای خلیفه آورد. پس جعفر گفت: این نخستین دلیل بر دروغگویی کسی است که از من به نزد تو سعایت کرده. خلیفه گفت: حق با توست. اینک در کمال امنیت بازگرد من سخن هیچ کس را درباره‌ی تو قبول نمی‌کنم. یحیی همواره برای نابود کردن جعفر حيله به کار می‌برد، ابن ابی مریم به یحیی گفت: آیا مرا به مردی از خاندان ابوطالب که رغبتی به دنیا دارد، راهنمایی نمی‌کنی تا بهره‌ی بیشتری از دنیا به او بدهم. گفت: آری. من تو را به مردی با این صفت راهنمایی می‌کنم و او علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد است. پس یحیی به دنبال او فرستاد و به وی گفت: مرا از عمویت و از پیروانش و مالی که برای او برده می‌شود خبر ده. علی بن اسماعیل گفت: من از اینها که گفتم آگاهم. و به سعایت از عمویش پرداخت. نگارنده: مقصود یحیی از یافتن چنان فردی که خواهان و شیفته‌ی دنیا باشد، برای این بود که بتواند به واسطه‌ی او شیعیان موسی بن جعفر و مالی را که برای او برده می‌شد، شناسایی کند. او می‌خواست بداند که آیا جعفر بن محمد بن اشعث هم از شیعیان امام کاظم (ع) است و به آن حضرت پول می‌دهد؟ تا این خبر را به رشید رساند و بدین وسیله جعفر را از میان بردارد و به دنبال آن درباره‌ی امام کاظم (ع) خبرچینی کند و موجبات قتل او را فراهم آورد. یحیی از انتقال خلافت به امین اندیشناک بود و قبلاً گفتیم که امین تحت تربیت و پرورش جعفر قرار داشت. از این رو یحیی می‌ترسید که با روی کار آمدن امین، ستاره‌ی دولت برامکه به افول گراید. حال آن که او نمی‌دانست خداوند در کمین هر ستمگری نشسته است و هر که برای برادرش چاهی کند خداوند نخست خود او را در آن گرفتار سازد و هر که شمشیر ستم بپایخت خود بدان کشته شد. و درباره‌ی یحیی دیدیم که چنین شد. دولت او و دولت فرزندانش در زمان حیات هارون رشید و پیش از آن که خلافت به امین منتقل شود، دستخوش انقراض و نابودی شد و هارون به فجیع‌ترین وضعی، یحیی و فرزندان او را کشت و در واقع انتقام امام کاظم (ع) را در دنیا از ایشان ستاند. و حال آن که عذاب آخرت به مراتب دردناک‌تر و خوارکننده‌تر خواهد بود. در روایتی است آن که علیه وی سخن چینی کرد برادرزاده‌اش موسوم به محمد بن اسماعیل بن جعفر بود. ابن شهر آشوب در مناقب نویسد: محمد بن اسماعیل بن صادق (ع) پیش عمویش موسی کاظم (ع) بود و نامه‌های آن حضرت به [صفحه ۱۳۶] پیروانش را در گوشه و کنار، او می‌نوشت پس چون رشید به حجاز آمد به نزد او رفت و از عموی خویش سعایت کرد. وی به رشید گفت: مگر نمی‌دانی در زمین

دو خلیفه‌اند که خراج برای آنها برده می‌شود؟ رشید گفت: وای بر تو! من و چه کس دیگر؟ گفت: موسی بن جعفر. آنگاه اسرار محرمانه امام کاظم (ع) را فاش کرد و رشید هم آن امام را دستگیر کرد. محمد در نزد رشید مقام و جایگاه یافت و امام کاظم (ع) بر او نفرین کرد و دعایش درباره‌ی محمد و فرزندانش به استجاب رسید. کشتی به سند خود از علی بن جعفر بن محمد (ع) نقل کرده که گفت: محمد بن اسماعیل بن جعفر نزد من آمد و از من درخواست کرد تا از ابوالحسن موسی (ع) خواهش کنم که به او اجازه‌ی سفر به سوی عراق را صادر کند و از وی راضی باشد و او را سفارشی نماید. علی بن جعفر گوید: من از رساندن پیغام محمد بن اسماعیل امتناع کردم تا آن که امام برای وضو داخل شد و بیرون رفت و این هنگام، وقتی بود که من می‌توانستم با امام خلوت کنم و با او سخن گویم. چون امام بیرون آمد عرض کردم: برادرزاده‌ات محمد بن اسماعیل از تو اجازه‌ی سفر به عراق را می‌خواهد و خواستار آن است که به او وصیتی نمایی. امام به او اجازه داد و چون به مجلس خویش بازگشت محمد بن اسماعیل برپا خاست و گفت: ای عمو! مرا سفارشی فرمای. امام (ع) فرمود: تو را سفارش می‌کنم که در ریختن خون من از خدا بترسی. محمد گفت: خدا لعنت کند کسی را که در ریختن خون تلاش می‌کند. سپس گفت: ای عمو! مرا وصیتی کن. امام فرمود: تو را وصیت می‌کنم که از ریختن خون من از خداوند بترسی. آنگاه علی بن جعفر گفت: سپس امام (ع) بدره‌ای به او داد که در آن یک‌صد و پنجاه دینار بود. محمد آن را ستاند. سپس امام بدره‌ی دیگری به وی داد که آن هم یک‌صد و پنجاه دینار بود. محمد آن یکی را هم گرفت. سپس امام دستور داد یک‌هزار و پانصد درهم به محمد بپردازند. من درباره‌ی پرداخت این همه صله به محمد، سخنی نگفتم و اظهار داشتم در این باره زیاده‌روی کردید. فرمود: برای این که وقتی محمد از من می‌برد حجت من در پیوست با او محکم‌تر باشد. پس محمد به سوی عراق رهسپار گردید. چون به بارگاه هارون رسید - پیش از آن که نزد هارون رود لباس سفرش را عوض نکرد - از هارون اجازه‌ی ورود خواست به حاجب او گفت: به امیرمؤمنان بگو محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بر در است. حاجب به وی گفت: نخست از اسب پایین آی و لباس راهت را تغییر ده و بازگرد تا تو را بدون کسب اجازه به درون فرستم. اینک امیرمؤمنان خوابیده است. پس محمد گفت: امیرمؤمنان را آگاه کن که من آمده‌ام و اجازه‌ی آمدن نداشته‌ام. پس حاجب به درون رفت و پیغام محمد بن اسماعیل را به هارون بازگفت. هارون اجازه‌ی ورود داد. محمد داخل شد و گفت: ای امیرمؤمنان در زمین دو [صفحه ۱۳۷] خلیفه‌اند. موسی بن جعفر در مدینه که خراج برای او برده می‌شود و تو در عراق که برای تو خراج آورده می‌شود. و هر دم به لفظ جلاله سوگند می‌خورد. پس هارون دستور داد به وی صد هزار درهم ببخشند. چون محمد در همها را بگرفت و به خانه‌اش آورد، شبانه درد حناق گرفت و بمرد و فردای آن پولی که رشید به او داده بود، دوباره به سوی رشید برده شد. در برخی از روایات است: آن کس که از امام کاظم (ع) بدگویی کرد، برادرش محمد بن جعفر بود. صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) به سند خود نقل کرده است که محمد بن جعفر بر هارون رشید داخل شد و بر او سلام خلافت گفت، سپس اظهار داشت: گمان نمی‌کردم در زمین دو خلیفه باشد تا آن که برادرم موسی بن جعفر را دیدم که بر او سلام خلافت گفته می‌شد. و از جمله کسانی که از موسی بن جعفر (ع) سعایت می‌کردند یکی هم یعقوب بن داوود بود. البته بعید نیست که هر یک از اینها در پیشگاه هارون مرتکب سعایت و بدگویی از امام کاظم (ع) شده باشند. در کشف الغمه آمده است: گویند گروهی از اهل بیت امام کاظم (ع) به سعایت از او پرداختند که محمد بن جعفر بن محمد برادرش و محمد بن اسماعیل بن جعفر، برادرزاده‌اش از اینان بودند. شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در الغیبه، با چند سند، روایتی آورده‌اند که با روایت صدوق جز در برخی از جزئیات اشتراک ندارد. اینان گویند: رشید در این سال برای گزاردن حج بیرون شد و ابتدا به مدینه آمد و ابوالحسن موسی (ع) را دستگیر کرد. گفته شده است: چون رشید به مدینه آمد امام کاظم (ع) همراه با گروهی از بزرگان مدینه به استقبال وی آمدند و همگی از استقبال رشید بازگشتند. پس رشید شبانه برخاست و به سوی مرقد رسول خدا (ص) رهسپار شد و عرض کرد: ای رسول خدا! من از کاری که قصد آن کرده‌ام از تو پوزش می‌طلبم. می‌خواهم موسی بن جعفر را به زندان افکنم او خواهان پراکندگی میان امت تو

و ریختن خون ایشان است. سپس دستور دستگیری امام را صادر کرد. آن حضرت را در مسجد دستگیر کردند و ایشان را نزد هارون بردند. پس بر او زنجیر زد و هودج خواست. امام را در یکی از آنها بنهاد و بر استری سوار کرد و هودج دیگر را خالی بر روی استری دیگر نهاد و هودج سوم را بر استر دیگر. و دو استر را در حالی که هر دو هودجی پوشیده داشتند و با آنها جماعتی همراه بودند از خانه‌اش بیرون فرستاد. پس جماعت دو گروه شدند، گروهی با یکی از آن هودجها راه بصره را در پی گرفتند و گروهی راه کوفه. و امام کاظم (ع) در هودجی بود که به سوی بصره می‌رفت. انگیزه‌ی این کار رشید آن بود که کار ابوالحسن (ع) را از نظر مردم پوشیده دارد. وی به آن جماعتی که در پس هودج امام کاظم (ع) در حرکت بودند دستور داده بود تا امام را به عیسی بن جعفر بن منصور، که در آن هنگام [صفحه ۱۳۸] عامل وی در بصره بود، تحویل دهند. امام به وی تحویل داده شد و یکسال در نزد او در حبس ماند. تا آن که رشید درباره‌ی کشتن وی با عیسی بن جعفر مکاتبه کرد. عیسی گروهی از خاصان و محرمان راز خود را فراخواند و درباره‌ی دستور خلیفه با آنان به مشورت پرداخت. آنان به عیسی پیشنهاد دادند که دست از این کار بازدارد و خود را از آن معاف کند. پس عیسی نامه‌ای به رشید نگاشت و در آن گفت: کار موسی بن جعفر و حبس او به درازا انجامید. من از حوال او اطلاع دارم و در طول این مدت جاسوسها بر او گماشته‌ام پس هیچ گاه او را خسته از عبادت نیافتم. و کسانی را مأمور گذاشته‌ام تا بشنوند که او در دعایش چه می‌گوید. بنابر گزارش آنان، او نه بر تو نفرین می‌کند و نه بر من و نه ما را به بدی یاد می‌آورد. برای خودش هم جز طلب مغفرت و طلب رحمت دعایی نمی‌کند. پس اگر کسی فرستی من موسی بن جعفر را به او تسلیم کنم و گرنه وی را از زندان آزاد سازم، که من از حبس کردن او به تنگ آمده‌ام. روایت شده که برخی از جاسوسان عیسی بن جعفر به او خبر دادند که بسیار شنیده‌اند که موسی بن جعفر این دعا را می‌خواند: «اللهم انک تعلم انی کنت استلک ان تفرغنی لعبادتک اللهم و قد فعلت فلک الحمد». پس رشید به سوی عیسی بن جعفر بن منصور کسی را گسیل داشت و امام را تحویل گرفت و او را به بغداد برد و به فضل بن ربیع تسلیم کرد. امام مدت درازی در زندان بغداد به سر برد. شیخ مفید در ارشاد نویسد: رشید گوشه‌ای از تصمیم خود درباره‌ی امام کاظم (ع) را با فضل بن ربیع در میان نهاد، اما فضل از آن سر باز زد. پس رشید طی نامه‌ای به فضل بن ربیع دستور داد که موسی بن جعفر را به فضل بن یحیی سپارد. چون فضل بن یحیی آن حضرت را تحویل گرفت، وی را در یکی از اتاقهای خانه‌اش جای داد و جاسوسان بر او گماشت. آن حضرت همواره به عبادت مشغول بود. شب را تماما با خواندن نماز و قرائت قرآن و دعا زنده می‌داشت و در بیشتر روزها، روزه می‌گرفت و هیچ گاه رخ از محراب بر نمی‌تافت. فضل بن یحیی بر امام سخت نمی‌گرفت و او را مورد اکرام قرار می‌داد. رشید که در آن هنگام در رقه بود از این امر آگاه شد و بر او خرده گرفت و وی را به کشتن موسی بن جعفر (ع) فرمان داد. اما فضل از این فرمان اطاعت نکرد و پیشقدم نشد. رشید از این بابت خشمگین شد و خدمتگزارش، مسرور، را فراخواند و به او گفت: هم اینک به بغداد روانه شو و فوراً به دیدار موسی بن جعفر برو. اگر دیدی او در راحت و رفاه است، این نامه را به عباس بن محمد برسان و بگو هر چه در آن است اجرا کند. سپس نامه‌ی دیگری خطاب به سندی بن شاهک، به آن خدمتگزار داد که در آن وی را به اطاعت از عباس فرمان داده بود. مسرور به بغداد آمد و [صفحه ۱۳۹] به خانه فضل بن یحیی رفت کسی نمی‌دانست او برای چه کاری آمده است. سپس به نزد موسی بن جعفر (ع) رفت و دید حال او همان گونه است که به رشید خبر داده‌اند. سپس از آنجا به سوی عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه‌های هر یک را به آنها داد. هنوز مدتی از رفتن فرستاده‌ی رشید از پیش آن دو نگذشته بود که وی بشتاب به سوی خانه‌ی فضل بن یحیی روانه گشت فضل با شگفتی و ترس همراه فرستاده‌ی رشید روانه شد تا به نزد عباس بن محمد رفت. عباس تازیانه و عقابین طلید و از فضل خواست لباسش را بکند و سپس سندی یک‌صد ضربه شلاق بر او زد. فضل بن یحیی برخلاف حالتی که داخل شده بود؟ با چهره‌ای آشفته بیرون رفت و به مردمی که در سمت راست و چپ او بودند سلام می‌کرد. مسرور هارون را از آنچه پیش آمده بود مطلع کرد و هارون دستور داد موسی بن جعفر را به سندی بن شاهک تسلیم کنند. هارون خود مجلس باشکوهی ترتیب داد و

گفت: ای مردم! فضل بن یحیی مرا نافرمانی کرده و از اطاعت من سرتافته است. و من می‌خواهم او را لعنت کنم. پس شما نیز بر او لعنت فرستید. از هر سوی مجلس فریاد لعنت بر فضل به هوا خاست به طوری که خانه به لرزه درآمد. این خبر به گوش یحیی بن خالد رسید. پس به سوی هارون روانه شد و از در دیگر وارد مجلس هارون شد و از پشت سر وی درآمد به گونه‌ای که هارون متوجه او نبود. سپس گفت: ای امیرمؤمنان به من بنگر، هارون شگفت‌زده به او گوش فراداد. یحیی گفت: فضل، جوان است و من تو را در مقصودی که داری یاری می‌کنم. پس هارون به او نگرست و خوشحال شد و روی به مردم کرد و گفت: فضل در کاری مرا نافرمانی کرد و من او را لعنت کردم. اینک او توبه آورده و به طاعت من بازگشته است پس شما نیز با او دوستی کنید. حاضران گفتند: ما با کسی که با تو دوستی کند دوست و با دشمنانت دشمنیم و اینک دوستی او را می‌پذیریم. سپس یحیی بن خالد با فرستاده از محضر هارون خارج شد و به بغداد رفت. مردم مضطرب بودند. یحیی چنین وانمود کرد که برای راست کردن امور روستاها و بازدید از کار عمال بدانجا آمده است و چند روزی نیز به این کارها پرداخت. آنگاه سندی بن شاهک را فراخواند و درباره‌ی کار موسی بن جعفر به او فرمان داد و او نیز فرمان وی را اجرا کرد. آنچه سندی بدان مأمور شده بود، کشتن موسی بن جعفر (ع) بود. سندی غذا موسی بن جعفر (ع) را مسموم کرد. گویند او خرمای آن حضرت را مسموم ساخت و امام نیز از آن بخورد و سه روز بعد، در حالی که از اثر آن سم تب کرده بود، درگذشت. چون موسی بن جعفر (ع) بدرود حیات گفت، سندی بن شاهک فقها و بزرگان بغداد را که هیشم بن عدی و عده‌ای دیگر نیز در میان آنان بودند، حاضر کرد. آنان به پیکر امام نگرستند. هیچ نشانی از زخم و خراش بر بدن آن حضرت نبود. وی از آنان گواهی گرفت که موسی بن [صفحه ۱۴۰] جعفر (ع) بر بستر مرده است. آنان نیز بدان گواهی دادند. سپس پیکر موسی بن جعفر را بیرون آورده بر جسر بغداد نهادند و بانگ برآورده شد که این موسی بن جعفر است که مرده. بیاید و او را ببینید. مردم در چهره‌ی امام (ع)، که اینک مرده بود، می‌نگرستند. عده‌ای می‌پنداشتند امام موسی (ع) همان امام قائم منتظر است و حبس او را همان غیبت امام قائم از انظار، قلمداد کرده بودند. پس یحیی بن خالد دستور داد بانگ زنند که این همان موسی بن جعفر است که شیعیان می‌پندارند نمرده است. پس بدو بنگرید. مردم به جسد بی جان امام نگرستند. آنگاه آن حضرت را بردند و در مقابر قریش در باب التبن به خاک سپردند. این مقبره، از دیرباز محل دفن بنی‌هاشم و بزرگان مردم بود. روایت شده است که چون لحظات مرگ آن حضرت (ع) نزدیک شد، از سندی بن شاهک درخواست تا دوست مدنی وی را که نزدیک خانه عباس بن محمد در مشرعه القصب ساکن بود، بر بالین وی آورد تا کار غسل و کفن آن حضرت را پردازد سندی نیز چنین کرد. سندی گوید: از موسی بن جعفر اجازه خواستم تا کار کفن او را انجام دهم. اما وی اجازه نداد و فرمود: ما خاندانی هستیم که مهر زنانمان و هزینه‌ی نخستین حجامان و کفنه‌ای مردگانمان باید از اموال پاک خودمان باشد. من خود کفنی دارم. می‌خواهم فلان دوستم کفن و دفن مرا انجام دهد. آن غلام نیز بر بالین امام حضور یافت و کار کفن و دفن وی را پرداخت.

## پاورقی

[۱] با کسی که شایسته دوستی ما نیست، دوستی و همنشینی می‌کنیم، از ترس آنکه مبدا بی‌دوست بمانیم.

[۲] انعام / ۸۴ - ۸۵: ... و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک یجزیاً لمحسنین و زکریا و یحیی و عیسی....

[۳] آل عمران / ۶۱: فمن حاجک فیه من بعدما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءونا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین.

[۴] اشاره به قول جنگجویان کفار در جنگ بدر است.



[۵] زمر / ۱۷ - ۱۸: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب.

[۶] آن که در دین تبعیت دیگران نماید و آن که هر کس را ببند گوید با توام. (مترجم).

[۷] الرحمن / ۶۰: هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟.

[۸] از زشتی فاصله گیر و آن را نخواه.

[۹] و به هر کس نکویی کردی برایش افزون کن. ]

[۱۰] به زودی از دشمنت بسیار نیرنگ بینی.

[۱۱] چون دشمن است پس تو با او نیرنگ مباد.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

